

بر سر آن گروه روند. فی الحال، امرا حسب فرمان توجه نموده، بگذشتن آب گنگ مشغول میشدند. و ملک قاسم مع اخوان، از باقی عساکر نصرت نشان سبقت کرده، با فریب عد و پنجاه نفر، نماز پیشین بسبیل میرسید. و بین نیر، یسال کرده، در مقابل می آمد. و ملک قاسم، بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید. و بطرفه العین مخالف را از پیش بر میدارد، و فتح میکند، و قتل عظیم نموده، چند زنجیر فیل، و اسپان، و اموال آنها بدست می آورد. صباح روز دیگر، که باقی امرا بسبیل میرسند، قاسم سیفلی از محاصره خلاص یافته، و بصحبت امرا شتافته، بساط مذمت داری، و فرموده ای، میگویند. اما سپردن حصار را با امروز و فردا اذراخته، هر روز بهانه موقوف میدارد. و امرا بتدبیر کار پرداخته، روزی قاسم را ششم کهوزن بمجلس امرا آورده، سپاهیان نصرت نشان بیخبر بحصار در می آید. و قاسم را با متعلقانش بیایه سریر سلیمان میفرستند.

و در همین ایام، جمعی به تسخیر بیانه تعیین شدند. و آنجا، نظام خان بود، که قبول حکم را، نملتمساتبکه، حصول آن نظر بحالت و استعداد او محال بود، موقوف داشت. و همدین محل، رانا سافکا، که از راجهائی عظیم الشان هندوست، از مقام خود خروج نمود. حصار گذار، ا که حسن واد مکن آنجا مامکن بود، محاصره کرده، آغاز فتنه و فساد، و بنیاد سرکشی و عذاب نموده، نازک وقتی حسن واد مکن عهد گرفته حصار گذار را بوی داد. در بدو وقت حکم شد، که امیر سلطان جنید برلاس، و عادل سلطان، و امیر مجتمعی کورگانش، و امیر شاه منصور برلاس، از جمعی کثیر از سلاطین و ملوک نامدار، حصار دهولپور را، از محمد زیتون گرفته، و دامیر سلطان جنید برلاس سپرده، بر سر نظام خان قاض حصار

بیانه بروند؛ و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد بتقدیم رسانند.

بعد از تعیین افواج قاهره، به بسیاری از امرای صایب رای، فرمان شد، که بپایه سرپر خلافت مصیر مجتمع شوند؛ و بعد از اجتماع این طوائف، و انعقاد مجلس گذکایش و مشورت، فرمودند؛ که باغیان لوحانی قریب پنجاه هزار سوار، از قنوج پیشتر آمده، در مقام فسادند؛ و رانا سانکا حصار کذار را، گرفته از جانب دیگر، در پی سرکشی و عنادست؛ باران برسات که مانع ارتحال بود، زوی در قلت نهاده است. بیکی از جانبین، نهضت لازمست. چون قوت رانا سانکا معلوم نبود؛ و طغیانش بذوعیکه در آخر ظاهر شد، اول دور می نمود؛ اهل مشورت بعرض رسانیدند، که رانا سانکا ازین ولایت دورست؛ و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد؛ و دفع لوحانیانرا که بغایت نزدیک اند، تقدیم نمودن انسب والیق می نماید؛ حضرت اعلی، تصویب رای امرای فرمودند؛ و مقرر شد، که آنحضرت بنفس نفیس، عزیمت شرق، و دفع مخالفان شرقی، اقدام فرمائید. درین محل، حضرت شهریار کامگار محمد همایون میوزا بعرض رسانید؛ که اگر رای جهانکشای حضرت اقتضا نموده، این خدمت را بعهده بنده مقرر سازد، امید چنانست، که باعضاد بازوی دولت بادشاهی، دفع آن مخالفان را، غائبانه امداد حضرت ظل الهی بسنده باشد. اینمعنی بغایت پسندیده خاطر اقدس گردید، و مقرر شد، که امرای که بجهت فتح دهولپور تعیین بودند، در رکاب شاهزاده کامیاب، بجانب شرق توجه نمایند. و سید مهدی و خواجه محمد و محمد سلطان میوزا، با لشکری که بفتح اثاره تعیین بودند، نیز بمتابعت شاهزاده عالیشان تعیین یافتند. و آنحضرت این امرای را، در مقام جلیسر از مضافات آگره، جمع

نمودند؛ و چند روز در ان مقام جهت اجتماع سلاطین مذکوره، توقف فرموده،
متوجه شریف گشت. و تسخیر تمام آنولایات و بلاد نموده، بدارالسرور جونپور
نزول اقبال از زانی داشت.

درین اثنا، رانا سانکا قوت گرفته، بانوای حسن خان میواتی، و دیگر
اشرار اندیز، متوجه ولایت بادشاهی شد. نظام خان حاکم بیانه، از شرارت
او ملاحظه نموده، عراض النجا بدرگاه ارسال داشت. چون بسمت اسلام
موسوم بود، و عدم اطاعت او با رانا سانکا معلوم شد، میرسید رفیع الدین
محدث هموی، که از مفتدای علمای وقت بود، شفیع او گشته، قلعه
بیانه را تسلیم بندگان درگاه نموده، نظام خان را بسعدت پایبوس سلیمانی
آورد و در دژه او الطاف بی اندازه نپور رسید. و همدرین وقت تاتار خان سارنگ
خانسی، که قاض قلعه گوالیار بود، چون دید که رانا سانکا قلعه کفدار را گرفته
بربوت بیانه رسید، و چندی از راین و راجها و زمینداران گوالیار و بعضی از
مسلمانان، امداد نموده در تمام گوتن قلعه گوالیار شدند، و تاتار خان، از شور
و هجان ایسان به تنگ آمده، به تسلیم گوالیار راضی شده، فاصدان بدرگاه عظم
دفاع رسید. و حضرت خاقانی خواجہ رحیم داد را، سرخیل جمعی
خراسانی، و همدوی ساخته، و شینم بودقطار را، بذکر سبقت خدمت ترقی
داد، همراہ مسالیه بحکومت گوالیار نامزد فرموده، مولانا آقا و شینم
کهوزن بیرون کومک و امداد ایسان تعین یافتند. چون آنجماعت بگوالیار
میرسند، زانی تاتار خان عذاب شده، اظهار عدم اطاعت میکنند. درین اثنا
شینم محمد عوٹ، که احوال از درین کتاب ملاحظه مذکور است، در مقام
دراندخواهی امداد، دنواج و ہرہ، اعلام داشت؛ کہ لائق دولت آنست، کہ
نہایتہ ساخته، بی معدودی چند، از عسکر بیروزی اثر بقلعه در آمده؛ مقصود
حاصل نمایند. و چون شینم مذکور، در علم دعوت اسماء اعظم الہی، کامل

بود، ظاهر در باب فتح قلعه با اسمی از اسماء الله دعوت نموده؛ یقین که تیر دعایش، بهدفع اجابت رسیده باشد. بهر تقدیر، خواه بتدبیر عقل دور اندیش، و اقبال روز افزون بادشاهی، خواه بدعای آن درویش صفا کیش، چون این امرا به تاتار خان پیغام میکنند، که مقصود از آمدن عساکر نامدار، دفع فساد کفار بود، نه تسخیر این حصار؛ و بذابر خوف شبیخون ایشان، در خاطر میرسید، که جمعی بلکه معدودی بحصار در آمده، باقی لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود، همه اتفاق نموده، بیرون برآیم؛ و بموافقت یکدیگر اطفای نائرة اهل خلاف نمائیم؛ اینمعنی را تاتار خان بعد از مبالغه بسیار، قبول نموده، خواجه رحیمداد را بانذک از مردم بحصار راه داده است. و خواجه مشارالیه در آمده، چندی را بذردیک دروازه حصار میگذارد. که در شب وقت یافته دروازه را بکشایند؛ که مردم بیرون نیز بفراغ خاطر در آیند. و ایشان شب دروازه کشاده، لشکر را در آوردند؛ و تاتار خان را در دادن حصار بی اختیار ساخته خواهی نخواهی، حصار را از قبضه اقتدار او بر آورد. و مشارالیه قلعه را، بخواجه رحیمداد سپرده، پناه بحصار حصانت شعار حمایت دولت و شوکت روز افزون برده است. و محمد زیتون نیز، بی اختیار، قلعه دهلیوز پیشکش نموده، به تقبل آستان ملائک آشیان سرافراز شد.

گیتی بفر دولت، فرمانده جهان، شد همچو عرصه ارم و روضه جنان، از هر طرف رسید، با و مؤده ظفر، در هر مکان سفید روان، نعره امن.

قصه، چو رانا سانکا بحدود بیانه رسیده، بنیاد دست اندازی ممالک مسخره بادشاهی نمود؛ و استیلائی خروج، و کثرت و جمعیت او، روز بروز زیاده شد. و حضرت جهانبانی باقلیلی از سپاه، در دارالسلطنت آگره بود. باقی عساکر منصوره را، بهر جانب تعیین فرموده بودند. مثال واجب

الامنتال در طلب شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا، بولایت شرق شرف مدور یافت؛ که دارالملک جونپور را، به بعضی از امرای و سرداران سپرده، خود بطریق سرعت مراجعت نمایند. در زمانی که شاهزاده کامگار بر مخالفان شرقی نصرت یافته در ممالک جونپور تصرف نموده بود، فرمان سعادت نشان می‌رسد؛ و بر حقیقت حال مطلع می‌شود. درینوقت، خبر نصیر خان می‌رسد، که اراده گذشتن از آب گنگ، و فرار نمودن از غازی پور دارد. شاهزاده عالمیان عنان عزیمت بآنطرف معطوف داشته، نصیر خان را از غازی پور راه فرار مسدود نمود و ادب بلیغ فرموده خیراباد و بهار را بغارت و تاراج زیر و زبر کرده، لواء دولت بجانب جونپور متحرک میسازد. و حسب الحکم بادشاهی، خواجه امیر شاه حسن و امیر سلطان جنید برلاس را، بحکومت جونپور نصب فرموده متوجه درگاه سلیمانی شدند. شاهزاده جوان بخت، بذکر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان حاکم کالپی را، که از عظمای دولت آغاغنه بود، خواجه بصلح خواجه بجنگ ضروری دانسته، راه لشکر منصوره را، بکالپی انداخته، بستیلائی آثار خوف عساکر، عالم خانرا در سلک سایر بندگان درگاه در آورده، در رکاب ظفر انتساب خویش بملازمت حضرت آورده، بنوازشات خسروانه بلندی یافت. و در همین روز، قدوة الاعظم و الاکابر خواجه دوست خاوند، از کابل، بخدمت رسید.

چون استعداد لشکر ظفر اثر، بدفع رانا سانگا، در میان بوده حکم شد، که توپخانه را، سرانجام وافی داده، بنظر کیمیا اثر در آرد. و استاد علی فلی طوازم آنخدمت آنچنان پرداخت، که مورد الطاف موفور گشت. روز دیگر، به نیت جهاد با رانا سانگا، سرادقات عظمت در سولد بلده آگره منتهوب و مرفوع گردید. درین منزل، خبر استیلاء لشکر کفار متواتر آمده، بوضوح پیوست که آن کفار عوز با لشکر از سوز و ملغم بیشتر، قریب بیانه

رسید. درین منزل، بجهت اجتماع عساکر، توقف فرموده، سزاولان تعیین شدند. تا مجاهدانرا جمع آورده، طبل ارتحال غلغله در شش جهت افکندند و خروش نقاره، و نفیر بر چرخ اثیر بر آمد. و بعد از قطع مسافتی، در حوالی قصبه مندهاگر، نزول اجلال واقع شد. روز دیگر، باستصواب امراء صایب تدبیر، در نواحی کول سیکری، که الحال بفتحپور مشهورست، نصب خیم اقبال فرموده، قزاولان تعیین شدند. یک دفع، از عبور اعدا بقصبه بساور، خبر رسید. هم چنین منزل بمنزل، از مرور و نزول غنیم، اخبار تحقیق می آوردند: تا آنکه بمقابله سپاه ظفر پناه آمده، بمفاصله دوسه کوه، نزول نمودند. و حضرت فردوس مکانی امرایی ذوی الاقتدار، و سایر اهل اعتبار، بل بیشتری از احادالذلس را هم طلبیده، مجلس کنکاش منعقد ساختند. رای اکثر مردم بر آن رفت، که بعضی از قلاع را، استحکام داده، آنحضرت بنفس نفیس، با اکثری از سپاه بولایت پنجاب تشریف برده، منتظر طیفه غیبی باشد. و حضرت کشورستانی، سخن هرکس شنیده، بعد از تأمل بسیار، زبان گوهر نثار بتقریر در آوردند. که بادشاهان اسلام، که در اطراف و اکناف عالم اند، چه گویند؛ و ما را بچه زبان یاد کنند. قطع نظر از گفت و گوی، و طعن و ملامت اهل دنیا، فردا در عرصه قیامت، بشفیع روز محشر، چه عذر توأم گفت؛ که اینچنین مملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیریرا که شریک ملت ما بودند، بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم؛ و امروز از پیش اینچنین کافری* غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیآورده، راه باز گشت بجویم؛ تا از دست این کفار، بر خلق این دیار چه رسد. هیئات! وقت آنست، که دل بر شهادت باید نهاد؛ و ندائی الجهاد در داد. چه چو جان آخر از تن ضرورت رود؛ همان به که بازی بعسرت رود.

سرانجام گیتی همین ست و بس؛ که نامی بنیکی بماند ز پس.
 از تاثیر اینصوف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد، همه زبان بسمعنا
 و اطعینا گشوده، گفتند که ای قبله مراد، جانهای فدای تو باد! هرچه
 فرمائی فرمان ترا مطیع و منقادیم. عاقبت بر قرار داد یکدلی و یکروئی
 مصحف مجید در میان آوردند. و بقسم کلام ربانی، مورد ازدیاد اعتماد
 شدند. و تکیه بر لطف خداوندی کرده، قاب و جفاح و بعین و بسار ترتیب
 داده، بفاتحه فاتحه استمداد فاتح، و نصرت جسته قدم در میدان و جاهدوا
 فی سبیل الله نهادند. و شیوان بیست و جلالت، و دلبران معرکه شجاعت،
 انجمنان به بهجت و سرور محاربه می نمودند، که گویا هنگام بزمست نه
 هنگام رزم. علی الخصوص، شاهزاده عالمیان، محمد همایون مرزا، داد
 مردانگی داده، بدوعلت در افواج کفار در آمده، ترددات عظیم بجا آورده،
 حق سبحانه و تعالی! فاتح و نصرت نصیب پادشاه اسلام پناه کرد. و کفار
 را مغلوب و مغلوب ساخت. و بقیین که لشکر غیبی، بمدد این لشکر اسلام
 بوده است. و درین معرکه، مدسن خان میدواتی، که طریقه ارتداد ورزیده،
 بآن کافر حربی عواقبت نموده بود، باوجود سی هزار لشکر خاصه او، بروی
 غیبی می رسید، که مردم لشکر خودش درجای انداخته، میگریزند.

و بعد ازین فتح غیبی، حضرت ظل الهی، سر سجده شکر آورده،
 لوائی معتمد خداوندی بر افراخته، فتوحات باطراف و اکناف
 ولایت عاقل فرمودند؛ و از تسخیر ممالک هندوستان تا کمال خاطر اشرف
 جمع شده، روز بروز بسامان مملکت برداخته، هندوستانرا از خس
 و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند.

و در تاریخ سنه سبع و ثلثین و تسعمائه ۹۳۷ هجری بر ذات بابرکات بابر
 پادشاه دین پناه مرفی طبری گشت. و در پنجم جمیع الاول سنه مذکوره،

از محضت سرای انس، بعالم قدس شتافت. ایام سلطنت این شهریار گیتی مدار سی و هشت سال بود. ازین جمله، در هندوستان پنج سال. در سن دوازده سالگی، بسلطنت رسید. و در پنجاه سالگی، جهانرا پذیرد کرد. * نظم *

آسمان را، که بجز جور نباشد هنری،
 کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری؛
 لاله را ندهد تاج شرف تا نکند،
 پایمال اجل از جور سر تاجوری؛
 ازان سرد آمد، این کاخ دلاویز،
 که چون جا گرم کردی، گویدت خیز.
 فلک را شیوه غیر از جفا نیست؛
 وفا در طینت آن بی وفا نیست.

بعضی از خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه، از غرائب امور است. از جمله یکی آنکه بموزه در پاشنه، بر کنگره‌های قلعه چپته خسته می‌دویدند؛ و گاه گاه در آدمی در بغل گرفته، از کنگره بکنگره می‌جستند. خطی اختراع کرده که آنرا خط بابری نامیده بودند. و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکه فرستاد. شعر فارسی و ترکی خوب میگفت؛ و تربیت فضلا و علما بسیار می نمود. و کتابی در کلام و فقه حنفی، بزبان ترکی بنظم در آورده، که مبین نام کرده اند؛ و رسائل عروض ایشان مشهور است. و وقائع خود را بترکی نوشته داد فصاحت داده اند.

ذکر سلطنت خاقان سعید همایون بادشاه

بن بابر بادشاه غازی

چون در اصطلاح این سلسله عالییه آن بادشاه جهان پناه را، بچندت آشیانی مدکور ساخته اند؛ این ضعیف نیز از نام نامی آن بادشاه کامگار

بهمان عبارت تعبیر می نماید. القصة، چون فردوس مکانی بابر بادشاه در آگره از جهان فانی، به بهشت جاودانی خرامید، دران ایام پدر مؤلف تاریخ، محمد مقیم هروی در زمره ملازمان فردوس مکانی بابر بادشاه، انتظام داشت؛ و بخدمت دیوانی بیوتات سرافراز بود. چون امیر نظام الدین علی خلیفه، که مدار کارخانه سلطنت بر بود، از شاهزاده جوان نضت محمد همایون مرزا، بواسطه بعضی امور، که در معاملات دنیا رافع میشود، بیم و هراس داشت؛ بسلطنت ایشان راضی نمیشد، و هرگاه بسلطنت پسر بزرگ راضی نباشد، به پسران خورد کی راضی خواهد بود. چون مهدی خواجه، داماد حضرت فردوس مکانی، جوان سخنی و بلذل بود، و بامیر خلیفه رابطه محبت داشت، امیر خلیفه فرار داد، که او را بسلطنت بر دارد؛ و این سخن در میان مردم شهرت کرده همگیان سلام مهدی خواجه میرفتند. و او نیز این معنی را دریافته، بادشاهانه سلوک نمودن گرفت. اتفاقاً میر خلیفه بملاقات مهدی خواجه رفته بود، و او در خرگاهی بوده غیر میر خلیفه، و پدر مؤلف محمد مقیم، و مهدی خواجه کسی دران خرگاه نبود. چون میر خلیفه لحظه نشست، حضرت فردوس مکانی میر خلیفه را طلبیدند، و چون میر خلیفه از خرگاه مهدی خواجه بیرون آمد، مهدی خواجه تا در خرگاه متابعت نموده، در میان در استاده؛ پدر مؤلف، از ملاحظه ادب او، در عقب ایستاده ماند. و چون مهدی خواجه بشائبه جنون منسوب بود، از بولن پدر مؤلف خالی ذهن شده؛ بعد از وداع میر خلیفه دست بریش خود کشیده، گفت انشاء الله، اول ترا پوسته بکنم. بمجرد گفتن پدر مؤلف را دید، متعجب شده، گوش پدرم را گرفته، گفت که ای تا جیک، • مضراع •

زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد.

و پدرم رخصت گرفته، بیرون آمده، بسرعت خود را بمیر خلیفه رسانیده، گفت، که هرگاه که شما باوجود مثل محمد همایون میرزا، و دیگر برادران قابل رشید، چشم از حلال نمکی پوشیده، میخواستید باشید، که این دولت بخانواده بیگانه انتقال کند؛ هر آینه نتیجه آن، بغیر این نیست و سخن مهدی خواجه را گفت. و میر خلیفه در ساعت، بسرعت تمام کس بطلب محمد همایون میرزا فرستاده؛ و یساولان فرستاده، که بمهدی خواجه حکم برسانند، که حضرت بادشاه حکم فرمودند، که شما بخانه خود بروید. درین وقت مهدی خواجه طعام کشیده، و سفره گسترده. یساولان از پی هم آمده، خواجه نخواست، او را بخانه اش فرستادند؛ بعد ازان میر خلیفه فرمود، که مژادی کنید که هیچکس بخانه مهدی خواجه نرود و سلام او نکند. و او نیز بدربار نیاید.

چون حضرت بابر بادشاه جهان فانی را پدرود کرد، محمد همایون میرزا از سنبل رسیده، بسعی امیر نظام الدین علی خلیفه، که وکیل المملکت بود، در نهم جمید الاول سنه سبع، و ثلاثین و تسعمائة هجری بر تخت سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده، آگره را رشک عالم ساخت. و خیر الملوک، تاریخ جلوس آنحضرت سنت. لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده، امرا و اعیان را، از مراسم خسروانه، سر بلند گردانیدند. و مناصب و اشتغال، که در خدمت فردوس مکانی بعهده مردم بود، بحال قدیم مقرر داشته هر یک را بعنایتی تازه، و لطفی بی اندازه، خوشدل ساخت.

در همان ایام، مرزا هندال از بدخشان رسید؛ و بانواع الطاف نوازش یافت، و بانعام دو خزانه از خزانه‌های سلاطین سلف، که بدست افتاده بودند، مباحی گشت. و چون زر را بکشتی تقسیم کردند، کشتی زر تاریخ شد.

و بالجمله نسیم ولایات نمودند. میوات بجاگیر میرزا هندیال مرحمت شد؛ و ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران قرار گرفت؛ و سنبل میرزا مسکری عقیقت شد؛ و هرکس از امرا بزیادتی جاگیر و ملک اختصاص یافت.

بعد از انتظام مهام سلطنت، رایات جلال بجانب قلعه کالینچر تحریک آمده، راجه آنجا، از راه انقیاد، و عبودیت پیش آمده، داخل دولت خواهان شد. چون دران ایام، سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی، بانفاق بن نایب و امرای افغان، بغلبه و استیلاء، علم مخالفت بر افراخته، ولایت جونپور و نواحی آنرا فرو گرفته بود، از انجا رایات جهان کشا، بدوع و دفع آنها نهضت نموده، بفتح و فیروزی منسوب گشت. و هم رگب نصرت و ظفر، با کامیابی و اقبال ناگه معارفت نمودند. و جشنی عظیم ترتیب داده، هر یک از امراء و اعیان سلطنت، بخلعتهای فاخره، و اسپان داد پا سرفراز گشتند. گویند، دران بزم عالی، دوازده هزار کس بانعام خلعت ممتاز شدند. و از انجمله دو هزار کس به بالا پوشها، تکه و مرصع بز دوزی، شریف اختصاص یافتند.

• بیت •

ملک را بود بر عدو دست چیر، چو لشکر دل آسوده باشند و سیر.
چو دارند گنـ از سپاهی دریغ، دریغ آیدش دست بردن به تیغ.
از اتفاقات شریکه، دران ایام آنکه، محمد زمان میرزا، وند بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا سابقاً که سابقاً از بلخ پناه بفروردوس مکانی آورده بود، داعیه مخالفت نموده، گرفتار گشت؛ او را بیادگار طغلی سپرده، دقلعه بیانه فرستادند. و حکم بر میل کشیدن، و نابینا ساختن او، فرمودند. و کوگران یادگار بیگ، مردمک او را، از آسیب میل محافظت نمودند؛ و او در اندک مدت، از حبس فرار نموده، پناه سلطان بهادر گجراتی برد. همدران

ایام محمد سلطان میرزا با هر دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا فرار نموده
 بقنوج رفته بنیاد مخالفت نهادند. جذت اشیائی مکاتبت محبت اسالیب
 بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان میرزا
 فرمودند. سلطان بهادر، از روی تکبر و تجبر، جواب نا ملائم داده، سرکشی
 و مخالفت نموده، غیرت و حمیت خسروانه، در حرکت آمده، عزم
 گجرات، و گوشمال سلطان بهادر، در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت.

در همین وقت، رایات فتح آیات، بجانب گوالیار نهضت فرموده،
 دو ماه بسیر و شکار گذرانیده، معاودت کرد. اتفاقاً درین محل سلطان بهادر
 با لشکرهای گجرات و مالوا، قلعه چنور را محاصره نموده، با ادا سانکا
 محاربه داشت. و ناتار خان لودی را، که از امرای ذیشان او بود، از روی
 کمال دایری و زیاده سری، به تسخیر قلعه بیانه و نواحی آن فرستاد. و او
 قلعه بیانه را بتصرف در آورده، تا آگره دست انداز کرد. حضرت جذت
 اشیائی مرزا همدال را، بدفع او نامزد کردند. و اکثر لشکر او از خبر آمدن
 مرزا همدال متفرق و پراکنده شد؛ و او با سیصد کس در برابر آمده، بر
 فوج خامه مرزا تاخته، و حرب صعب نموده، با تمام همراهان خود،
 کشته شد. و بیانه و مضافات او، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.
 سلطان بهادر از شنیدن این خبر، حیران و سراسیمه گشت.

درین وقت جذت اشیائی گوشمال سلطان بهادر را، پیش نهاد همت
 والا نهیت ساخته، از آگره بعزم درست روان شدند. درین حال سلطان
 بهادر، مرتبه ثانی، از گجرات آمده، بمحاصره چنور اشتغال داشت.
 و همدین سال میرزا کامران، از لاهور بقندهار رفته، فتح نمود. تفصیل این
 اجمال، آنکه چون شاه طهماسب حکومت هرات، از انروز خان تغیر داده،

نامزد صوفیان خلیفه ساخت؛ و انوروز خان، سام میرزا را، که برادر شاه است، اغوا کرده بر سر قندهار برد؛ تا بیهانه فتح قندهار، گریز گاهی جهت خود بهم رساند. و خواجه کلان بیگ، که از جانب کامران میرزا حاکم قندهار بود حصار گشت؛ و سام میرزا و انوروز خان هشت ماه قلعه قندهار را محاصره نمودند. اما خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دیده بود، فرزانشان را کاری از پیش نرفت؛ و کامران میرزا بکومک خواجه از لاهور روان شده، در نواحی قندهار با سام میرزا مصاف دادند. و بتدبیر و شجاعت خواجه کلان بیگ، ظفر یافته؛ انوروز خان در معرکه گرفتار شده، مقتول گشت؛ و سام میرزا شکسته دل، و پریشان حال، پیش شاه گریخت. و این مصرعه تاریخ آن حادثه است.

• مصرع •

زده بادشاه کامران سام را.

چون سلطان بهادر، از بوجه زیادت جهانکشی آگاهی یافت؛ قرعه مشورت در میان انداخته، اکثر لشکریانش گفتند، که ترک محاصره قلعه باید کرد. صدر خان که بزرگترین امرای او بود، گفت که ما کفار را محاصره کرده ایم، اگر دزین رفت، بادشاه مسلمانان بر سر ما آید، حمایت کفار کرده باشد. و ایذمعنی، تا روز میامت دز میان مسلمانان گفته خواهد شد. بهتر آنست که استقامت نمایم؛ چه گمان آنست، که آنحضرت درینوقت بر سر ما نیاید. و حضرت جنت اشیانی چون سارنگپور از بلاد مالوه رسید، و این سخن بعرض ایشان رسید، بدین سبب توقف شد. سلطان بهادر بخاطر جمع، چنور را محاصره نموده، مهراً و جبراً گرفت؛ و غنیمت بسیار یافت. و بشکرانه این فتح طوی عظیم ترتیب نمود. و آنچه بغنیمت یافته بود، بطشکریان قسمت کرده، منوجه جنت اشیانی گشت. و آن حضرت نیز بشنیدن خبر فتح چنور، بجانب او کوچ کرده، در نواحی مندو از

توابع مالوۀ هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند. و هنوز خیمه نزده بودند، که سید علی خان، و خراسان خان، که هر اول سلطان بهادر بودند، از صدمه افواج قهاجره شکست خورده، بسطان بهادر پیوستند. و لشکر گجرات دل شکسته شده، فرود آمدند. و سلطان بهادر با امرا در باب جنگ مشورت کرد. صدر خان گفت که فردا جنگ صف باید کرد. چه لشکریان از فتح چتور قویدل آمده اند، و هنوز از لشکر مغول، چشم ایشان نرسیده است. رومی خان، که صاحب اختیار توپخانه سلطان بهادر بود، گفت، که در جنگ صف، توپ و تفنگ بکار نمی آید، و توپخانه بسیار بهم رسیده است؛ چنانچه بجز قیصر روم دیگری مثل این توپخانه ندارد. صلاح در آنست، که گرد بر گرد لشکر خندق زده هر روز جنگ انداخته شود؛ و لشکر مغول چون برابر آید، بضرب توپ و تفنگ اکثر هلاک خواهند شد. سلطان بهادر این رای را پسندیده، بر گرد اردوی خود خندق فرموده؛ مدت دو ماه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته بودند. و در اکثر ایام، جوانان کار طلب بیرون آمده، تلاش نام و ننگ میکردند. و سپاهیان مغول در برابر توپ و تفنگ کمتر میرفتند.

جنت اشیانی افواج تعیین نموده، اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده، منع آوردن غله و کاه و هیزم نمودند. چون چند روز برین منوال گذشت، در اردوی سلطان بهادر، قحط شده، غله نایافت گشت. و علفی که در آن نزدیکی بود، تمام شد. و گجراتیان کوتاه سلاح، از ترس تیرهایی زده دوز مغولان دور نمی توانستند رفت، که علف آورند. و اسپ و شتر و آه می بسیار از بی قوتی هلاک شده، لشکر گجرات بیدل شد. سلطان بهادر چون دانست، که دیگر توفف موجب گرفتاریست، بنا پنج کس از امرای معتبر خود، که یکی حاکم برهانپور بود، و دیگری قادر شاه

حاکم مالوه بودند از عقب سرا پرده بدر آمده، بجانب مندو گریختند و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند، هر کدام براهی گریختند. تاریخ این واقعه فال بهادر ۹۴۲ یافته اند.

الفصل حضرت جنت آشیانی، بر فرار مخالف آگاه شده، بعزیمت تعاقب سوار شده، بصدر خان که بجمعیت بسیار براه مندو میرفت رسیده، بگمان آنکه، سلطان بهادر ست، قصد او نمودند. بآنحضرت زیاده از سه چهار هزار کس همراهِ نبود؛ باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند. بسیاری از لشکریان گجرات، بقتل رسیدند. و آنحضرت تا پای قلعه مندو، تعاقب کردند. سلطان بهادر در قلعه مندو حصار می شده، چند روز محاصره امتداد یافت. و آخر سپاه ظفر پناه، شبی قلعه در آمدند. سلطان بهادر در خواب بود، که غوغا بلند گشت. گجراتیان مضطرب شده، هریک رو براه گریز آوردند. سلطان بهادر، تا پنج شش سوار، براه گجرات رفت. و صدر خان، و سلطان تمام قلعه سوکر که از ک قلعه مندو است پناه بردند. و بعد از یک روز، بیرون آمده، سلطان عالم را و صدر خان را، گرفته آوردند. صدر خان را که زخم دار بود بعد کردند، و سلطان عالم را پی بردند.

و بعد از آن صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد. و آنحضرت، بعد از سه روز، از قلعه پایان آمده، متوجه گجرات شد. و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چانپانیر داشت، با خود گرفته، بجانب احمدآباد رفت. و آنحضرت چون بیای قلعه چانپانیر آمدند، سلطان بهادر، طاقت نیارده، از احمدآباد بجانب کفایت رفت. شهر احمدآباد، بتصرف معول در آمده، غارت و تاراج شد. و غنیمت بیقیاس بدست افتاد. و باز آنحضرت تعاقب سلطان بهادر، بتعجیل روان شدند. و سلطان بهادر چون کفایت رسید، اسپان مانده شده، را با اسپان تازه زود تبدیل نموده،

به بندر دیپ رفت. و آنحضرت، آخر همان روز که بهادر رفته بود، بکنبایت رسیدند. و آخر روز دویم، شخصی برسم دادخواهان، بر سر راه آمده،^{*} بعرض رسانید، که امشب مردم اطراف این ولایت، شبخون خواهند آورد. آنحضرت پرسید، که ترا این مهربانی باین لشکر از کجا پیدا شد. در جواب گفت، که پسر من درین لشکر دستگیر است؛ خواستم که حقی بر شما ثابت کرده، پسر خود را خلاص کنم. آنحضرت آنشب در کمال احتیاط گذرانیده، قریب بصبح پنج شش هزار پیاده، شبخون آوردند. و لشکریان که آگاه بودند، از خیمها بیرون آمده، در بیرون اردو جمع شدند. و آنچه در اردو بود، بغارت رفت. و چون صبح طالع شد، مغلان از اطراف و جوانب، گجراتیان را در میان گرفته، بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند. جام فیروز، که سابقاً حاکم تهته بود، و از لشکر ارغون، شکست یافته، بگجرات آمده بود، و دختر خود را بسطان بهادر داده، بوقت شکست سلطان بهادر، بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شده بود؛ درین شب، مدحفاظتش بگمان آنکه مبادا فرار نماید، بقتل رسانیدند. و همچنان صدر خان گجراتی که در قلعه سونکر بملازمت آمده بود، درین شب بقتل رسید.

روز دیگر اردوی ظفر قرین، بجانب قلعه چانپانیر کوچ کرده قلعه محصور شد. و اختیار خان، که ضابط قلعه بود، لوازم حصار داری بجا آورد. روزی آنحضرت بر دور قلعه سیر می فرمودند، که نظر ایشان بر جمعی افتاد؛ که از جنگل بیرون آمدند، و از دیدن لشکر متوهم شده، باز بجنگل در آمدند. حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب آنها فرمودند، و چندی از ایشان، بدست آوردند. معلوم شد، که بوسیله زمینداران نواحی، غله و روغن بقلعه می بردند. درین محل، کوه بغایت بلندی، و یک انداز، و تیغه دارست. بجنت آشیانی، بنفس نفیس، بهمان مکان، که غله بالا می

کشیدند، تشریف بردند؛ و بنظر احتیاط ملاحظه آنمحل نموده، مراجعت فرمودند. و بخاطر افسوس رسید، که ازین طرف قلعه، بواسطه استحکام کوه، اهل قلعه را جمیعت خاطر خواهد بود؛ و پاسبانی و محافظت کمتر می نموده باشند. میخ فولاد، بسیار ترتیب داده، روز از هر طرف قلعه جنگ انداختند. و شب با سیصد کس، بهمان موضع رفته، جمعی میخهای فولادی، را چپ و راست محکم کرده، بالا می رفتند، و چون خاطر مردم قلعه ازینطرف جمع بود، آگاهی نیافتند. و سی و نه کس، که آخرین ایشان بیرام خان بود. چون ببالا رفتند، آنحضرت نیز بنفس نفیس به بالا بر آمدند.

• بیت •

شجاعت همین زبور آدمیست؛ نماینده جواهر آدمیست.
 بود فخر مردان ز جان باختر، ز سر پر دلان را سپر ساختن.
 تا طوع و مرجع، سیصد نفر همه بدرون قلعه در آمدند. و همین موضع محل انبارهای غله، و روغن، و مایحتاج اهل قلعه بود. چون روشنی شد، مردم اسکر یکبار، متوجه قلعه شدند. و آنحضرت از بالا تکبیر گویان، بر دروازه شدند، و دروازه را بر روی لشکریان کشودند. و قلعه بآن استحکام را مفتوح ساختند. و اختیار خان، رفله ارک، که بمولیا مشهور است، پناه برد. و اکثر اهل قلعه بهتل رسیدند. و بسیاری، از زندان و جوانان خود را از قلعه پایان اداخته، هلاک شدند. اختیار خان بامان بیرون آمده، آنحضرت را ملازمت کرد. و چون اختیار خان از گجراتیان بفضیلت ممتاز بود، تربیت یافته، داخل مدیمن مجلس خلص شد. و خرائن بادشاهان گجرات، که سانهایی دراز اندوخته بودند، بتصرف در آمد. ز بر سرکسویان فسحت شده، امتعه، و اقمشه روم، و فرنگ، و خطا، و اکذاف عالم، که در خرائن حکام گجرات جمع شده بود، بتزاج رفته.

بواسطه آنکه، زر و اسباب بی نهایت، بدست لشکریان در آمد؛ در انسال، هیچکس متوجه بتحصیل ولایت گجرات نشد. رعایای گجرات، کس نژد سلطان بهادر فرستاده، پیغام دادند، که چون در اکثر پروگذاات گجرات، گماشته مغول نیست، اگر فوجی تعیین شود، مال واجبی خود را واصل میسازم. سلطان بهادر، غلام خود عماد الملک را، که بشجاعت اتصاف داشت، فرستاد، و عماد الملک، در مقام جمع لشکر شده، چون نزدیک احمدآباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار در گرد او جمع شد، چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس میکردند؛ در ظاهر احمدآباد نزول نموده، شروع در تحصیل مال نمود.

و چون اینخبر، بعد از فتح، چنانپانیر بجذمت آشیانی رسید، آنحضرت زر بسیار، از غنائم گجرات، کت ثانی بر سپاهیان تقسیم نموده، چنانپانیر را، بتردی بیگ سپردند. و خود متوجه احمدآباد شده، مرزا عسکری، و مرزا یادگار ناصر، و هندو بیگ را هوارل لشکر ساخته، از خود بیگ منزل پیش کردند؛ و در نواحی محمودآباد، که دوازده کوهی احمدآباد است، عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرده، شکست یافت؛ و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند. این ضعف از پدر خود، که درانوقت وزیر میرزا عسکری بود، شنیده، که در نیمروز هوا کمال حرارت داشت، گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیده آمدند. و میرزا یادگار ناصر، مقدار نیم کوه، در جانب درانغار میرزا عسکری فرود آمده بود؛ و امیر هندو بیگ نیز، همین مقدار فاصله در جوانغار میرزا منزل گرفته بود، گجراتیان چنان بسرعت رسیدند، که میرزا را فرصت آراستن فوج نسد؛ و با معدودی چند در خار بند قوم در آمده ایستاد. گجراتیان بمیرزا نپرداخته، متوجه عارت شدند، و غنیمت بسیار گرفته پراگنده گشتند. درین وقت میرزا یادگار ناصر

و میر هندی بیگ، با فوجهای آراسته، نمایان شدند. و گجراتیان رو بفرار نهادند. و مرزا عسکری نیز، از آن خرابند بیرون آمده، علم و نقاره خود را ظاهر کرد. و نا احمدآباد تعاقب گجراتیان کردند؛ زیاده بر دو هزار آدمی در آن معرکه بقتل رسیده بود.

القصة بعد از فتح، حضرت جنت آشیانی احمدآباد را با توابع بجاگیر مرزا عسکری لطف نمودند؛ و نهرواله پتن را، بمیرزا یادگار ناصر عنایت کردند؛ و بروج به میر هندی بیگ؛ و چانپانیر بتودی بیگ قرار یافت؛ و بقاسم حسین سلطان بروده مرحمت شد. و خانجهان شیرازی و دیگر امرا نیز بکومک مقرر شدند. و جنت آشیانی با کامیابی و اقبال مراجعت نموده، به برهانپور تشریف برده، از آنجا بمذو رفت.

بعد از مدتی، یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری، که قریب صورتست، جای محکم پیدا کرده، در مقام جمعیت شده، نوساری را بتصرف در آورده، بومی خان را از بفر صورت نا خانجهان موافق کرده بر سه، بروج آمدند. و قاسم حسین سلطان طاقمت فیآورده، بچانپانیر گریخت. و همچنین، گجراتیان از اطراف آغاز مخالفت نمودند، و از هر طرف خللی برخاست. اتفاقاً، در شبی، میرزا عسکری در مجلس شراب، از روی مستی، در زبان راند، که من نادشاه ظل اللهم. غضنفر که از کوههای میرزا و برادر مهدی قاسم خان بود، آنسته گفت، هستی اما خوش هستی. هماسیذان از خنده کردند؛ و میرزا از حقیقت خنده معلوم نموده در غضب رفته، غضنفر را در حبس اذاختت. بعد از چند روز، از حبس خلاص یافته، بدش سلطان بهادر رفته، او را تا مدین احمدآباد ترغیب و تحریص نمودن گرفت؛ و گفت، که من از کدکاش مغولان خبر دارم، که همه قرار بفرار داده، بهانه طلب اند. مرا مقید داشته، بر سر

مغول بروید؛ اگر مغلان بجنگ اقدام نمایند، مرا سیاست رسانید. سلطان بهادر، با اتفاق زمینداران ولایت سورت، جمعیت نموده، متوجه احمد آباد شد.

درینوقت امیر هندو بیگ مرزا عسکری را برین داشت، که خطبه و سکه بنام خود کرده، لوای سلطنت برافرازد؛ و سپاهیان از روی امیدواری، در ملازمت او جانسپاری نمایند. و میرزا عسکری قبول این معنی نکرده، همداستان نشده؛ و آخر بعد از قیل و قال بسیار، قرار یافت، که مرزا عسکری، و میرزا یادگار ناصر، و امیر هندو بیگ، و امرا و دیگر، از احمدآباد برآمده در عقب اساول، مجازی سرکج، لشکرگاه ساختند. سلطان بهادر نیز در سرکج، فرود آمده، مقابله نمود. اتفاقاً توپی از لشکر میرزا عسکری انداخته، بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کردند. سلطان بهادر مضطرب شده، غضنفر را بحضور طلب داشته، در مقام سیاست آورد. غضنفر گفت که ناوقت صف آرای، مرا موقوف دارید. که بمن خبر رسیده، که میرزا عسکری، در شب فرار خواهد نمود. و چون شب شد، میرزا با اتفاق امرا چادرهای زیادتی را گذاشته، روانه چانپانیر شده، در ده کروهی فرود آمدند. سلطان بهادر تعاقب نموده، خود را رسانید. درینوقت میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده، حرکه المدبوحی نموده، مراجعت کردند.

و چون بجانپانیر رسیدند، تودی بیگ بایشان بنیاد مخالفت و بغی نموده، متحصن گشت. و بحضورت جنت آشیانی اعلام نمود؛ که میرزا عسکری قرار مخالفت داده، عزیمت آن دارد، که خود را با آگه رسانیده لوای سلطنت برافرازد. پیش آزانکه، میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید، سخن سازان، و واقعه طلبان، همان قدر سخن که میر هندو بیگ، در باب بادشاه شدن بمیرزا عسکری در میان آورده بود، باوجودی که میرزا

قبول نموده، بعصرت جنت اشیانی نوشتند، که میرزا عسکری، اراده مخالفت دارد.

الفصل حضرت جنت اشیانی، سرعت تمام از مندو متوجه آگره شدند، و همدران راه، میرزا عسکری بملازمت رسیده، حقیقت حال بعرض رسانید. و سلطان بهادر چانپانیر راه از تودی بیگ نصلح گرفتن و در اول این سال، شاه طهماسب بانقاه میرزا ساه بر سر قندهار آمد. خواجه کلان بیگ، قلعه با خالی کرده، بلاهور رفت. گویند که خواجه کلان بیگ، چینی خانه را زینت تمام ساخته بود؛ در وقت فرار، بفروشهای نفیس، و ظروف لطیف آراسته رفت. شاه را بغایت پسندیده افتاد. شاه قندهار را نامهای خود سپرده، عراق رفت. باز، میرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود. ترکمانان طاقت مقاومت نیاورده، در وقت محاصره، دامن بدون آوردند؛ و عراق رفتند؛ و باز دیگر، قندهار تصرف در آمد.

در جمله، چون حضرت جنت اشیانی، ساگره رسیدند، یکسال قرار گرفتند؛ و بعضی و نشاط گذرانیدند. ساه سلطان بهادر وقت شکست خود، محمد رحمان بهادر را با برافروخته بود، که بهانه خلیل اندازد؛ و محمد رحمان بهادر را امداد، لاهور راه، وقتی که میرزا کامران به قندهار رفته بود، محاصره کرد. چون خبر مراجعت حضرت شاهشاه شنید، باز بگجرات معاودت نمود. چون شیر خان افغان ولایت بهار و جوپیور و مله و حنار را متصرف گشته، درینمدت، که حضرت جنت اشیانی در ولایت گجرات و مالوه بودند، فوت و عذاب بماء گرفته بود، حضرت جنت اشیانی؛ دفع فتنه او را اهم دانسته، بزاریم چهاردهم، شهر عشر سنه ۹۴۲ اثنی و اربعین و تسعمائة، با لشکری اراسته، بدفع شیر خان متوجه شد. چون ظاهر قلعه حنار

محل نزول رایات جهانکشی گردید، رومی خان، که از فرزند سلطان بهادر، بملازمت آن حضرت آمده رعایت یافته بود، متعهد فتح آن قلعه شد. حضرت او را مطلق العنان ساخته، فرمود، که آنچه بجهت تسخیر قلعه طلب نماید، مهیا سازند. رومی خان اطراف قلعه را ملاحظه نموده، معلوم کرد، که آنچه از قلعه متصل خشکی است، بغایت مستحکم است؛ و دست تدبیر از ازان طرف به تسخیر قلعه نمی رسد؛ بنابراین از جانب دریا، کشتی کلانی ترتیب داده، بر بالای آن شروع در ساختن، مقابل کوب نمود، و چون مقابل کوب مرتفع گشت؛ و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد، یک کشتی دیگر ازین طرف، و یک کشتی از آن طرف آورده، بکشتی اول بسته، مقابل کوب را دیگر باره مرتفع ساخت. و بهمین طریق، هر گاه کشتی طاقت حمل نیاوردی، بکشتی دیگر امداد نمودی. تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده، بیکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخت، و قلعه مفتوح گشت. سرداران اهل قلعه، چون کار از دست رفته دیدند، در شبی برآه آب بر کشتی نشسته، بدر رفتند. و از حضرت جنت آشیانی، رومی خان ادوای فوایش یافت. و توپچیانی، که در آن قلعه بودند، بحکم اشرف معطوع الید گشتند.

و شیر خان افغان درینوقت، با حاکم بدگاله جنگ داشت. حاکم بدگاله، زخم دار، از پیش او گریخته، بدرگاه جهان پناه آمد. و جنت آشیانی، بکوچ متواتر متوجه بدگاله شدند. شیر خان پسران خود، جلال خان و خواص خان را، بمحافظت گرهی، که بر سر راه بدگاله واقع است، فرستاد. و این گرهی جائیست بغایت محکم؛ که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم و افست، که بهیچ وجه معود بران متصور نیست. و جانب دیگر بدریای گنگ متصل است. و گرهی واسطه است، میان بهار و بدگاله.

و آنحضرت جهانگیر بیگ مغول را، نامزد گرهی فرمودند. و هندیال میرزا تا منگیر در رکاب ظفر انساب بود. بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا و الغ میرزا، و شاه میرزا، که ازان حضرت گریخته، در ولایت خلیل میگردند، بجانب آگره موخص گشت. و محمد زمان میرزا، چون در گجرات کاری ساخت، ایلچیان نزد آنحضرت فرستاده، التماس امان نمود؛ و امان یافتند، متوجه درگاه گردیدند. و جهانگیر بیگ چون بگرهی رسید، جلال خان واد شیروخان، و خواص خان ایلغار کرده، در وقت فرود آمدن لشکر، رسیده، جهانگیر بیگ را شکست دادند. جهانگیر بیگ زخم خورده، بملازمت آمده، آنحضرت کوچ فرموده، بپای دروازه گرهی رسیدند. جلال خان، و خواص خان، تاب مقاومت نیارده، فرار نمودند. و آنحضرت از گرهی گذشته، به بنگاله در آمد. شیر خان طاقت نیارده، از راه چهار کند بجانب بهتاس رفت. و آنحضرت سه ماه، در بنگاله توقف فرموده، شهر گور را جنت آباد نام کردند.

و میرزا هندیال در سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة، در آگره فرصت یافته، بانوای و افعه طلبان، بنیاد مخالفت نهاد. و شینم بهلول را که از مشائخ وقت بود، و در علم دعوت اسماء امتیاز داشت، و آنحضرت باو صحبت تمام و حسن اعتقاد داشتند، سخن ارباب فتنه که میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی مکروه سازند، بپایانه آنکه بافغانان متفق ست، بقتل رسانیده، خطبه بنام خود خواند. چون این خبر، بسمع حضرت جنت آشیانی رسید، بنگاله را بجهانگیر بیگ سپرده، پنجهرار کس انداختی بکرمک او گذاشته، متوجه آگره شدند. محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا، درینوقت از گجرات، با خجالت تمام، بملازمت رسید. و آنحضرت از گناه او در گذشته سخنی بر زبان نیارزدند. و بواسطه امتداد سفر، و بد

هوائی بنگاله، اکثر اسپان سپاهی تلف شده، به بیسامانی تمام بجوسا رسیدند. و امرائیکه در جونپور، و چنار، و اوده مانده بودند، بملازمت آمدند. شیر خان از پریشانی لشکر مغول آگاه شده، نزدیک آمده و حضرت زوهروی او اقامت فرمودند. و مدت مقابله بسه ماه امتداد یافت.

میرزا کامران، بعد از مراجعت از قندهار بلاهور آمده، از مخالفت میرزا هندال، و معاودت بادشاه، و قوت و غلبه شیر خان، اطلاع یافته، عزیمت آگره نمودند. میرزا هندال چون بدلهلی رسید، میر فخر علی میرزا یادگار ناصر را بقلعه در آورده، حصار می شد. هر چند میرزا هندال سعی کرد، فتح دهلی فتوانست نمود. چون دریندولامیرزا کامران بنواحی دهلی رسید، میرزا هندال ناچار با وی ملاقات نمود. و میر فخر علی نیز از قلعه برآمده، میرزا کامران را دیده و گفت، میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را، از دست نمیدهد. بهتر آنست، که شما متوجه آگره شوید؛ اگر آنولایت بدست شما آید، دهلی بشما تعلق دارد. لاجرم میرزا کامران متوجه آگره گشت. و دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شده، بجانب الور رفت. چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدلهلی، بجنت آشیانی در چوسا رسید، باعث از دیار تفرقه خاطر گردید. شیر خان شیخ خلیل نام درویشی را، که مرشد خود میگفت، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، در مقام صلح شده، قرار داد؛ که بغیر بنگاله تمام ولایت را وا گذارد، و بسوگند کلام الله، صلح را مبادرت نموده، قبول خطبه و سکه بادشاهی نمود. حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد، و صبح روز دیگر شیر خان غافل بر سر لشکر بادشاهی آمده، و افواج قاهره را فرصت توتیب نهد، و شکست افتاد. افغانه خود را پیشتر به پل

رسانیده، پل را شکسته بودند. و بکشتی‌ها در آمده بروی دریا بر شده، از اهل لشکر هر کجا در آب می‌افتند، به نیزه زده غریق بحر فنا می‌کردند. محمد زمان میرزا در آب غرق شد، و آنحضرت اسپ در آب زده، نیم غرق بود، و بعد از دستیاری سقایی از آب بر آمده، متوجه آگوه گشتند.

و کامران میرزا قبل ازین، باگوه آمده بود، و هندیال میرزا در آن ایام در الورد بخجالت اوقات گذرانیده، خود را مصدق این بیت میدید *

* بیت *

سر ز خجالت نتوانم، که بر آرم از پیشه

گر بپرسند که از عمر چه حاصل کردی.

و چون حضرت جنت‌آشینی، با چند سوار، که در ایلغار همراهی کرده بودند، و یکی از آنها پدر مولف بود، باگوه رسیدند. میرزا کامران اصلاً خبر نداشت؛ جنت‌آشینی کجا در سرا پرده میرزا کامران در آمدند، و میرزا شرف پانوس دریافت. هر دو برادر چشم پر آب کردند، و هندیال میرزا، بعد از آنکه گناه او، عفو شد، آمده ملازمت نمود. محمد سلطان میرزا، و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند، وسائل انگیزخته، نیز بملازمت آمدند و شروع در مشورت شد. میرزا کامران را، درینوقت، داعیه مراجعت بلاهور پیدا آمد؛ و توقعات بی اندازه مینمود. آنحضرت جمیع ملازمات او را، غیر از معارفت، قبول فرمودند. و خواجه کلان بیگ، در مراجعت میرزا کامران سعی مینمود. و این گفت و گو، بنشنامه کشید. درین اثنا، میرزا کامران بامراض متضاده بیمار گشت. و سخن ارباب غرض مخاطب گذرانید، که این بیماری از زهر است، که بفرموده حضرت جنت‌آشینی، باز داده اند. همچنان بیمار، متوجه لاهور شد. و خواجه کلان بیگ را پیشتر فرستاده، قرار داده بود، که اکثر لشکر خود را، بطریق کرمک،